

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان:

جلسه با اساتید دانشگاه - علم و جهل - ۱۰

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۹/۰۴/۲۱

کد سخنرانی: ۱۰۷۴-۱۳۹۹۰۴۲۱

پایگاه ندای پاک فطرت

www.nedayepakefetrat.ir



@nedayepakefetrat

فهرست

- ۳..... حجاب‌های ظلمانی و حجاب‌های نورانی
- ۳..... حجاب‌های نورانی خطرناک‌تر از حجاب‌های ظلمانی
- ۵..... کنار رفتن حجاب‌ها، ثمره برنامه‌های تربیت نفس
- ۵..... نقش قوه وهم در ایجاد حجاب‌ها در انسان
- ۶..... قوه وهم، استعدادهای خدادادی را امتیاز شخصی محسوب می‌کند
- ۶..... اشکال اصلی در احساس مالکیت انسان نسبت به استعدادهاست
- ۷..... بزرگترین مصیبت، راضی بودن به وضع موجود
- ۸..... سؤال:
- ۸..... جواب:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

نَسْتَعِيدُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا نُحِبُّ وَ تَرَضَى

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آخَرَ تَابِعَ لَهُ عَلَى ذَلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْحُسَيْنَ، وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعاً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ.

حجاب‌های ظلمانی و حجاب‌های نورانی

این چند جلسه‌ای که مختصراً درباره علم بحث شد، چون که آشنایی به علم به مباحث فطری کمک می‌کند، و مباحثی که در علم هست با فطرت یک رابطه‌هایی دارد و از طرف دیگر از آنجایی که علم حجاب بسیار خطرناکی است در مانع بودن زمینه شکوفایی فطرت، جا داشت که درباره آن مقدمتا بحث می‌شد. بحث علم در جلسه قبل تقریباً آن مقدار که لازم بود جمع بندی شد؛ اما از اینکه علم یک حجابی است در عین حال برای شکوفا شدن فطرت، این علم چون از نوع حجاب‌های نوری است، رفع این حجاب کار بسیار سختی است. البته منظور ما علم اصطلاحی است، نه علم به معنای واقعی که بسیار کمک می‌کند برای شکوفایی فطرت. حجاب‌های ظلمانی را خیلی راحت می‌شود فهمید و برطرف کرد. اما حجاب‌های نوری هم تشخیصش خیلی سخت است و هم رفع آن خیلی سخت است.

انواع حجاب‌ها هست که مانع شکوفایی فطرت است، که از آن جمله تک تک گناهان، چه گناهان مربوط به اعضا و چه مربوط به جوانح، همینطور خیالات باطل، تک تک رذایل اخلاقی حجاب‌هایی ظلمانی است و اینکه انسان همان نورانیت‌هایی که برای خودش نسبت بدهد، مانند قداست‌هایی که برای خودش توهم کند، کارهای خوبی که برای خودش توهم کند، علم که یکی از آنهاست. البته علم اصطلاحی عرض کردیم.

حجاب‌های نورانی خطرناک‌تر از حجاب‌های ظلمانی

آنچه که در میدان علم اصطلاحی، امتیاز محسوب می‌شود و در میدان‌های دیگر هم همینطور، در تربیت نفس، مصیبت بزرگی است. مخصوصاً در حجاب‌های نوری حتی تمثالات عالم مثالی که برای بعضی از اهل تربیت که به خاطر مختصر پیشرفتی که در مقدمه راه تربیتی پیدا می‌کنند و یک پرده‌هایی کنار کشیده می‌شود و یک چیزهایی متوجه می‌شوند که فراتر از عالم ماده است؛ همانها هم گاهی تبدیل به حجاب‌های نوری می‌شوند و انسان را از حقیقتی که دنبالش بود باز می‌دارد؛ و ای بسا با وجود مقامات بسیار بالای معنوی و علمی‌شان و حتی کراماتی که از آنها صادر شده بود، با آن همه عظمت‌هایی که داشتند، در یک امتحانی محکم زمین می‌خورند. گاهی حجاب‌های نوری خیلی خطرناک است.

درهای شیشه‌ای که الان مد شده در سالن‌های بزرگ در خیلی از مراکز، یک کسی اولین بار نمی‌داند که اصلاً در شیشه‌ای هم می‌تواند باشد. از جای دور و بیابانی آمده است؛ با عجله می‌دود و یکدفعه می‌خورد به آن شیشه و سر و صورتش زخمی می‌شود. چرا؟ چون آن درب، از جنس شفاف و شیشه است و او تصور دیگری از دب دارد. اما اگر این درب، تخته‌ای بود از دور متوجه بود که این درب بسته شده است. حجاب‌های نوری زیاد هستند.

و لذا در دعا و مناجات شعبانیه حضرت علی [علیه السلام] از خدا می‌خواهد که: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارُ أَقْلُوبِ حُجُبِ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ»^۱؛ مسأله اینقدر مهم است که حضرت می‌فرماید برای اینکه حجاب‌های نوری توسط ابصار قلوب پاره شود تا وصل به معدن عظمت صورت بگیرد، آن در ارتباط با «كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ» است. انسان خیلی زود متوجه می‌شود گناه کرده و پشیمان می‌شود و به سرعت هم اوج می‌گیرد، اما اینکه این انقطاع به کمال برسد این یک مجاهده ویژه خودش را دارد؛ والا در حجاب‌های ظلمانی، ای بسا با پاره کردن آن به خیلی کمالات بالا برسد؛ چون به شدت دلش می‌شکند و از وضع موجود خود به شدت ناراحت می‌شود و با شکستن دل به سرعت و به صورت میانبر بالا می‌رود. این روایت خیلی قایل توجه است و خیلی معنا دارد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «يَدْخُلُ رَجُلَانِ الْمَسْجِدَ أَحَدُهُمَا عَابِدٌ وَالْآخَرُ فَاسِقٌ فَيَخْرُجَانِ مِنَ الْمَسْجِدِ وَالْفَاسِقُ صَدِيقٌ وَالْعَابِدُ فَاسِقٌ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يَدْخُلُ الْعَابِدُ الْمَسْجِدَ وَ هُوَ مُدِلٌّ بِعِبَادَتِهِ وَ يَكُونُ فِكْرُهُ فِي ذَلِكَ وَ يَكُونُ فِكْرُهُ الْفَاسِقِ فِي التَّنَدُّمِ عَلَى فِسْقِهِ فَيَسْتَغْفِرُ اللَّهُ مِنْ ذُنُوبِهِ»^۲. خلاصه مطلب این است که دو مرد که یکی عابد و دیگری فاسق بود، هر دو وارد مسجد می‌شوند، پس از آنکه از مسجد خارج می‌شوند فاسق، صدیق می‌شود و عابد، فاسق می‌شود. چرا؟ خلاصه این است که به جهت اینکه «ذَلِكَ أَنَّهُ يَدْخُلُ الْعَابِدُ الْمَسْجِدَ وَ هُوَ مُدِلٌّ بِعِبَادَتِهِ»، گرفتار حجاب نوری بود، دائماً خود را عابد می‌دانست، شخصیتی می‌دانست، اهل مسجد می‌دانست، توجهش به این بود که بالاخره من اهل مسجد و جای من همین جاهاست و این توجه به این، او را گرفتار کرد، تا جایی که فاسق شد. اما آن دیگری گرفتار حجاب‌های ظلمانی بود، این فاسق زود متوجه شد که من کجا اینجا کجا، یک فاسق کجا و این مکان مقدس کجا، محضر یک عابد کجا، شخصیت یک عابد شخصیت بزرگواری است و با مشاهده فضای آن جلسه به شدت تنبه پیدا می‌کند و می‌شکند و حال استغفار پیدا می‌کند از بابت آن گناه‌ها و حجاب‌های ظلمانی و از این رو نه اینکه عابد می‌شود بلکه صدیق می‌شود.

۱ - الهی! نعمت بریدن کامل از همه و را یکردن کامل به خودت را به من ارزانی دار و دیدگان دلهای ما را به نور نگاهشان به تو، را شن گردان، تا

دیدگان دلهای، پرده‌های نور را بدزدند و به معدن عظمت و بزرگی پیوندند. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۶

۲ - دو نفر داخل مسجد می‌شوند یکی عابد و دیگری فاسق بعد هر دو از مسجد خارج می‌شوند در حالی که فاسق صدیق و راستگو گشته و عابد فاسق و فاجر گردیده و جهتش آن است که عابد در مسجد داخل شده در حالی که به عبادت و فکر خود می‌بالد و مغرور آن واقع می‌شود و در مقابل فاسق داخل می‌شود در حالی که از فسق و فجور خود نادم و پشیمان بوده و از خدا طلب آمرزش گناهان خود می‌کند. بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۳۱۶

کنار رفتن حجاب‌ها، ثمره برنامه‌های تربیت نفس

لذا مسئله تربیت نفس در واقع اینجا به ما علم نمی‌دهند و به معنای علوم اصطلاحی چیزی به ما افزوده نمی‌شود. اینجا فقط پرده‌ها و حجاب‌ها کنار می‌رود. بزرگان، اساتید به استناد آیات و روایات و سیره انبیا و اوصیا علیهم السلام، برنامه‌هایی که به ما می‌دهند برای این است که حجاب‌ها کنار برود. نه اینکه چیزی به ما اضافه شود و بخواهیم یک علمی به آن معنا پیدا بکنیم. اما این حجاب‌ها نمی‌گذارند. انواع و اقسام حجاب‌ها است. اگر خدا توفیق دهد این جلسه ما بحث‌مان در موضوع حجاب باشد که در آینده ما خیلی با این سروکار داریم. یک مقدمه‌ای عرض بکنم تا این مقدمه بتواند بحث را جمع و جور کند.

نقش قوه وهم در ایجاد حجاب‌ها در انسان

قبلاً از قرآن استفاده کردیم که فرمود انسان یک قوه‌ای دارد به نام قوه وهم که حقایق و مفاهیم را برایش واژگون می‌کند. یعنی آنچه که واقعیت‌ها و حقایق بدیهی است، برای او ذهنی نشان می‌دهد؛ و آن چیزهای ذهنی و موهومی را برای انسان واقعیت نشان می‌دهد. همین قوه در دوران کودکی خیلی قوی است. انسان در آن عوالمات کودکی، این قوه که برای او یک شخصیتی را درست می‌کند که با این شخصیت مرتباً بزرگ می‌شود. هرچه بزرگ می‌شود اگر در مسیر تربیت قرار نگیرد، این شخصیت دیگر شاکله وجودی او می‌شود و با او زندگی می‌کند. هم با یک خدایی زندگی می‌کند و در عالم موهومی با آن خدا بزرگ می‌شود که هرچه جلو می‌رود یک خدایی که خودش در وهم درست کرده جلو می‌رود و هم یک شخصیتی که آن وهم درست کرده و با آن بزرگ شده و همان شده است، که اسمش را می‌گویند شخصیت کاذب؛ یعنی جزء وجود او شده است اما ضد او است. مثال عرض کردیم در بحث‌های قبل؛ یک قلدری با استفاده از قدرتش برای اینکه صاحب یک بچه‌ای بشود، نوزاد یک مادری را از او می‌گیرد و او را بزرگ می‌کند، بچه هرچه بزرگ می‌شود در دامن یک مادری که دشمن مادر است بزرگ شده است، یعنی قوه وهم او با مدیریت چنین قلدر، یک مادری برایش درست کرد که ضد مادر اوست. یعنی صورتاً مادر اوست اما در عالم واقع، ضد مادر اوست تا جایی می‌رسد که وقتی مادر حقیقی او را بعد از بیست و سی سال به او نشان دهند، به سادگی قبول نمی‌کند. چرا؟ چون با آن مادر موهومی بزرگ شده است و اصلاً جزء زندگی‌اش شده است.

تخم انگلی که اصلاً به حساب نمی‌آمد، وقتی در بدن انسانی شروع به رشد کرد و از همین بدن تغذیه کرد و با همین بدن بزرگ شد، الان شد جزء بدن او، در حالی که ضد بدن او است. یک چیز عجیبی است.

شخصیت موهومی با اینکه ضد حقیقت او است، حقیقتی ندارد و ساخته وهم است؛ اما حالا شده خود وجود زندگی او. حالا کندن این شخصیت کاذب و رساندن او به آن حقیقت واقعی خودش کار مشکلی است. این شخصیت کاذب عمری با او بزرگ شده، جزء وجود او شده، خود وجود او اما یک وجود موهومی.

بچه قوه خیالش خیلی قوی است. مثلاً به یک دانش آموز اول ابتدایی یا مهد کودکی پدرش تنگدست و فقیر است، یک مؤمنی برایش لباس فاخری می‌خرد، به او احسان می‌کنند یا یک کیف خیلی قشنگی برای او می‌خرد به عنوان اینکه هدیه

بایستی ارزشمند باشد. اما این بچه از آن لحظه این را مال خودش می‌داند. وقتی مدرسه می‌رود به دوستانش پز می‌دهد که بین چه کیف قشنگی دارم و چه لباس‌های زیبایی دارم. این قوه وهم اوست که برای او مالکیتی درست کرده؛ یعنی حقیقتاً به طور جد خود را مالک می‌داند و برای آن پز می‌دهد و برای آن می‌بالد؛ در حالی که عالم واقع چیز دیگری است. با همان عادت وقتی اتفاقاً پیش آن کسی که آن را هدیه داده با باباش با هم یک‌جا جمع می‌شوند، همان ادا و اطوار [که] به بچه‌ها [نشان می‌داد] را به آن آقا هم نشان می‌دهد و به بچه او هم پز می‌دهد، که بین من چه کیف قشنگی دارم، بین لباس‌هایم چی هست. پدر آن جا از خجالت آب می‌شود، اما او دارد کیف می‌کند. یک برترین عجبی، پز عجیبی، اما پدر بیچاره آنجا دارد [عذاب می‌کشد]. چون واقعیت چیز دیگری است. مالک او نیست که. آن هم به کی [پز می‌دهد]؟ همین آقا که به او دلسورزی و ترحم کرده و این را او داده [است]. در واقع او این‌ها را داده؛ این اگر پز می‌دهد او بیشتر از این باید پز بدهد، ولی این قوه وهمش یک چیزی که از بیخ و بن وجود ندارد چنین مالکیتی، اما آن را یک وجود جدی جدی برای خودش درست کرده است.

قوة وهم، استعدادهای خدادادی را امتیاز شخصی محسوب می‌کند

آنچه که در حجاب‌ها عرض کردیم در میدان‌های علم به اصطلاحی، در میدان‌های آموزشی علوم استقرایی، حتی در میدان‌های مختلف دیگر امتیاز محسوب می‌شود در حالی که در تربیت نفس مصیبت است. چرا؟ چون آنجا موهومی است با شخصیت خیالی. مثلاً آنجا یک نفر یک استعداد فوق‌العاده‌ای دارد، وقتی کتاب را یک بار می‌خواند می‌فهمد، یک بنده خدای دیگری پنج بار این مطلب را خوانده و تازه می‌خواهد مطلب را بفهمد. خب این یک امتیازی است دیگر؛ یک امتیازی است که نسبت به آن آقا خیلی باهوش و تیز فهم است و آنجا امتیاز محسوب می‌شود. یک کسی رفته باشگاه عضلات قوی دارد، پنجاه کیلو را یک راست برمی‌دارد. این امتیاز است دیگر؛ این همه مصاحباتی که می‌کنند رقابت‌هایی که مردم را با آن مشغول کرده‌اند، برای این است که می‌خواهد بگوید من از تو ممتاز [ترم]، عضلاتم از تو ممتاز است، فنِ فلان من از تو ممتاز است، فلانی در زندگی پیشرفت کرده است، دیروز بیچاره در زیرزمین اجاره‌ای نمود زندگی می‌کرد الان در خانه دوطبقه‌ای مجهز و الی آخر. همه اینها که پیشرفت حساب می‌شود و امتیاز حساب می‌شود در فضای تربیتی نفس مصیبتی است؛ چه مصیبت بزرگی.

اشکال اصلی در احساس مالکیت انسان نسبت به استعدادهاست

اما نکته دقیق مطلب اینجاست؛ نه اینکه نفس باهوش بودن و زود فهمیدن مصیبت است، این نعمت خداست. این یک لباس فاخری است. این یک کیف مدل بالایی است. نفس این خیلی هم ارزشمند است. آن که مصیبت است، این که شخصیت خیالی موهومی این آقای پهلوان است که توهم می‌کند من عضلاتم قوی است، این احساس مالکیت، این حجاب خطرناک، این مصیبت بزرگی است. برای اینکه واقعیت غیر از این است. این آقای پهلوان یکی از مویرگ‌های مغزش در میدان مسابقه آسیب ببیند، درجا دراز می‌کشد می‌افتد زمین با اینکه نمی‌خواهد اینجوری بشود. از خجالت آنجا می‌میرد اما به اختیار خودش نیست، مالک خودش نیست، یک چیز موهومی بود. نفس اینکه من باهوش هستم و با یک

مطالعه همه چیز را می‌فهمد این خیلی نعمت بزرگی است. اما اینکه انسان توهم می‌کند و شخصیت کاذب خیالی را برای خودش یک امتیاز می‌داند، این مصیبت بزرگی است. توهم می‌کند که من آدم باهوشی هستم، این مصیبت بزرگی است.

بزرگترین مصیبت، راضی بودن به وضع موجود

امام باقر علیه السلام مربی حقیقی انسان‌ها می‌فرماید: «لَا مُصِيبَةَ كَاسْتِهَاتِكَ بِالذَّنْبِ وَ رِضَاكَ بِالْحَالَةِ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا»^۱. حضرت به عنوان یک مصیبت «لَا مُصِيبَةَ»، یعنی اصلاً مصیبتی نیست در عالم؛ اگر کسی می‌گوید که حادثه دلخراشی برای بچه‌ام اتفاق افتاد، فلان مریضی اتفاق افتاد، ورشکست شدم، خانه‌ام فلان شد، اینها مصیبت به حساب نمی‌آید. هیچ مصیبتی نیست «كَاسْتِهَاتِكَ بِالذَّنْبِ»، [گناهان] را سبک می‌شماری و به حالت وضع موجود خودت راضی هستی. این مصیبت است.

این بحث دقیق روانی است که روانشناسان غرب با همه امکاناتشان جمع بشوند و بخواهند عبارت را با نگاه تجربی علمی خودشان حل کنند، ممکن نیست. اینها از ادبیات وحی است. از ادبیات انسان‌شناسان حقیقی عالم است. اینها از یک سرچشمه دیگری دارد [که] ما را انسان‌شناسی می‌کند. آنها اصلاً معنای حال را با این ادبیات آشنا نیستند، معنای رضا؛

یک وقت ما به نعمتی بهره‌مندیم و استفاده می‌کنیم؛ یک وقت در کنار استفاده یک حال دیگری هم پیدا می‌کنیم که خیلی ظریف است. مثالی عرض کنیم. یک آقای خیلی تشنه است. وقتی که برایش آب خنک و شربت می‌دهند، این ضمن اینکه رفع تشنگی می‌کند، یک حالی هم به او دست می‌دهد که با دقت بیشتر این حال را باید کشف کرد. آن حال رضایت است. رضایت یعنی چه؟ یعنی الان آن آب خنک گوارا موافق طبع او است. اینکه موافق طبع او است، طبع او یک حالی پیدا می‌کند که این جدای از مسئله استفاده از یک نعمت است که این بحث مفصل خود را دارد. یک فرحی پیدا می‌کند. این فرح علاوه بر آن بهره‌ای است که از یک نعمتی برده است. این که برای انسان فرح می‌آورد به خاطر بهره‌ای که امتیازی موهومی که برای خودش پیدا کرد. مصیبت آن فرح و آن حال رضا و آن حال احساس مالکیت برای خود، این حجاب خطرناکی است. شکستن این حجاب خیلی کار سختی است.

در مباحث فطری، بزرگان با برنامه‌ها و تربیت‌های خاص خودشان کاری می‌خواهند بکنند که آن حجاب از بین برود. کسی که بی سواد است خیلی زود متوجه می‌شود که من بی سوادم تا کسی که با سواد است خیلی سخت متوجه می‌شود که من بی سوادم. کسی که مریض است خیلی زود می‌فهمد که من مریض هستم. کسی که مریضی پنهان دارد و کاملاً در فضای سلامتی زندگی می‌کند خیلی سخت است که احساس کند مریض هستم.

بنده از خود قرآن تبرّکاً این آیه را استفاده کنیم تا عرایضمان من در آوردی [نباشد]. چقدر صریح می‌فرماید قرآن، در سوره آل عمران «لَا تَحْسَبَنَّ» باز هم آن قوه وهمی، خودش هم با تأکید فراوان؛ «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا

و يُجِبُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۱. چرا؟ «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۲

سؤال:

یک حدیثی که جلسه آخر فرمودید از امام صادق علیه السلام که علم، نوری است که خداوند در قلب هر کسی که بخواهد قرار می‌دهد. خداوند به چه کسانی این لطف را می‌کند؟ کسی که این نور به او عطا می‌شود، در زندگی را زمره و زندگی اجتماعی‌اش و در برخوردهایش چه مشخصه‌ها و ویژگی‌هایی دارد؟ این که درجه عالم از زاهد بالاتر است و از خون شهید بالاتر است؟ این چه عابدی است؟ این را بیشتر تشریح بفرمایید.

جواب:

عرض کردیم که این بحث‌هایی که الآن عرض می‌کنیم، مقدماتی هستند برای توضیحات تفصیلی همین سؤالاتی که الان مطرح می‌شود. در واقع اینها سرفصل‌ها و فهرست بحث‌های آینده است. به علاوه اینکه توضیحاتی که ان شاء الله در این سرفصل‌ها باز می‌شود و پیرامون اینگونه سؤالات است، بخشی مربوط به فضای عملی است. یعنی آنچه که بزرگان برای رشد و شکوفایی فطری فرموده‌اند، بحث‌های نظری در جلسات آتی ان شاء الله خدا بخواهد همراه با یکسری روش‌های عملی ان شاء الله خواهد بود که از شکوفایی فطری درونی و استعدادهایی که باز می‌شود، آنها بیانگر پاسخ این سؤالات خواهند بود و آنها با آن ادبیاتی که دارند حتی نوع سؤالات ما را تعیین خواهند کرد و جهت خواهند داد و حالا اجمالاً بنده خیلی خلاصه مطلبی را یادآوری کنم ان شاء الله مفصلش باز خواهد شد.

خدای متعال وقتی انسانی را از عالم بالا به این عالم پایین می‌خواهد نازل کند و به صورت یک نوزادی از مادر متولد می‌شود، ابتدائاً همه آن زیبایی‌هایی که خدای متعال در قرآن برای انسان فرموده، [به صورت] بالقوه در او وجود دارد و آنها با او با هم آمده‌اند. این ادامه زندگی که از این لحظه که در این عالم افتاد، این قوای باطن شروع می‌کند هرگونه جهت پیدا می‌کنند و خواص او ظهور و بروز می‌کند. مثلاً فرض بفرمایید هر نوزادی که به این عالم می‌آید، با خودش مقداری از درجه حرارت بدن را با خودش آورده است. مقداری از حرکت قلب را با خودش آورده است. مقداری به تناسب این حرکت عضلات قلب جریان خون را در کلیه مویرگ‌ها و رگ‌ها با خودش آورده است. مقداری از قوه‌ای را که بتواند گریه کند و دست و پا بزند و بمکد [با خود] آورده است. اما از این به بعد است که این بدن در چه شرایطی قرار بگیرد یا به مرور آن چشمی هم که خیلی هم تیز بین بود، اما در اثر بی‌مراقبتی حتی کور بشود. آن گوشی که خیلی تیزشنو هم بود در اثر عدم تغذیه مناسب، کر بشود. این عضله‌ای که قهرمان جهانی می‌توانست بشود در اثر بی‌مراقبتی و سوء تغذیه فلج بشود. و یا برعکس، این عضله ضعیفی که نمی‌توانست بلند شود و تکان بخورد به مرور زمان در اثر تغذیه و تربیت خاص،

^۱ - ای پیغمبر مپندار آنهایی که به کردار زشت خود شادمانند و دوست دارند که از مردم به اوصاف پسندیده‌ای که هیچ در آنها وجود ندارد آنها را ستایش کنند البته گمان مدار که از عذاب خدا رهایی دارند که برای آنها در دوزخ عذاب دردناک خواهد بود. سوره آل عمران، آیه ۱۸۸

^۲ - خدا است مالک ملک زمین و آسمان... سوره آل عمران، آیه ۱۸۹

الان یک پهلوان قهرمان مسابقات جهانی شده است. دستی را که نمی توانست حتی یک مدادی را به دستش بگیرد الان پنجاه کیلو وزن را [بلند می کند].

پس آن جوهره اول، آنچنان که در جسم ما خداوند بدون استثنا آورده است و در مسیر این عالم این دارد وضعیت خودش را یا به سمت درجه وجودی بالا می برد یا درجه وجودی پایین می برد. این دیگر انتخابش با او است که از سن تکلیف به بعد عالم نفس هم با اختیارات آن قوای اولیه این را شروع می کند به رشد دادن. البته اینجا بحث خیلی مفصلی است و بعضی ها اینجا شبهه های جبر و اختیار را پیش آورده اند؛ بعضی ها بحث های قضا و قدر را پیش آوردند و بعضی ها بحث های حدیثی هم آورده اند که انسان شقی است و از مادرش که شقی تولد کرده است تا آخر. سعید است از مادری که سعید بوده، همینطور تولد پیدا کرده در شکم مادر سعید بوده، و در اینجا بزرگان بحث هایی دارند. مرحوم امام رضوان الله علیه برای این حدیث اشکال وارد می کند و مسائل خیلی گسترده است. اما خلاصه این است که ان شاء الله در بحث های بعد باز خواهد شد. هر انسانی از هر مقدار عقلی که برخوردار است چون عقل مراتبش آنقدر گسترده است که حتی حیوانات و حتی گیاهان و حتی موجودات زنده را هم می گیرد که این مفصلاً در بحث حدیث عقل و جهل در سایت ندای پاک فطرت یک مقداری توضیح داده شده است.

به هر حال انسان از آن مقدار عقلی که بهره مند است، آن مقدار عقل برایش حکم می کند که باید اینطور عمل کنی، یعنی برای او حجت است. از او نخواستند که شما عمل حضرت سلمان بجا بیاورید؛ از او نخواستند که شما عمل ابوذر بجا بیاورید؛ گفتند همین مقدار عقلی که دارید. اینجا دیگر هیچ بهانه ای ندارید. اگر شما آن را درست به کار ببرید، آن همان مقدار قوه اولیه است که در عضله یک کودک قرار داده شده بود. او چقدر دارد رشد می کند و می کشاند به آن نقطه ای که باید کشیده بشود.

مثالی عرض کنم سریع ان شاء الله بعدها گسترده باز خواهد شد. یک تیم دزدی می روند یک دزدی می کنند، یک چیز کلان را برمی دارند و می آورند و سهم شان را تقسیم می کنند. یکی از آنها که بالاخره شر هستند، یک از آن آنها شرور تر بوده و از سهم رفیقش می دزدد. رفیقش متوجه می شود و این را بر نمی تابد و بهش برمی خورد؛ حتی آنقدر که حاضر می شود لو بدهد و زندان هم برود، ولی این رفتاری که رفیقش با او کرده خلاف صداقت سهم او را دزدید و به او کلک زد از این ناراحت است. ما وجداناً از او سؤال می کنیم که فلانی دزدی خوب است یا بد است؟ همین مقدار عقلت. نمی گویم تو یک آدم خیر ایثارگر و چه و چه باشد، همین مقدار عقلت. او نمی تواند بگوید دزدی کار خوبی است. چرا؟ چون اینجا بر نمی تابد و چرا همچون عصبیتی پیدا کرد؟ چرا تا آن حد برای دفاع از حق خیالی خودش [تلاش کرد]؟ یعنی این مقدار عقل در او است که می فهمد دزدی بد است. پس برخلاف چیزی که می فهمد، کاری که دارد انجام می دهد نمی تواند بگوید من نمی دانم این کار بد است. پس همین مقدار اگر رعایت می کرد رشد می کرد.

حالا این رشد تدریجی است و کم و زیاد است بحث دیگری است. این خودش آگاهانه دارد خودش را به وضع بدتر می اندازد. بحث خیلی مفصلی است ان شاء الله تعالی بعد از اینکه بحث های حجاب یکسری بحث های فطری باز شد ان شاء الله استفاده می شود از محضر آیات و روایات.

پایگاه ندای پاک فطرت

www.nedayepakefetrat.ir

  @nedayepakefetrat